

نجران و داستان مباهله

نجران (1) و داستان مباهله ...



نجران (1) و داستان مباهله

کتاب: زندگانی حضرت محمد(ص) ص 622

نویسنده: رسولی محلاتی

از جمله هیئت‌هایی که در این سال به مدینه آمدند هیئت نصاری نجران بودند که به دنبال نامه‌ای که پیغمبر اسلام به کشیش بزرگ آنجا نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود آنها به مدینه آمدند تا از حال آن حضرت از نزدیک تحقیق کنند.

و داستان ورود هیئت مزبور را به مدینه محدثین سنی و شیعه به اجمال و تفصیل در کتابهای سیره و تاریخ و حدیث نقل کرده‌اند که شاید جامعترین و در عین حال فشرده‌ترین نقلها نقل مرحوم طبرسی در اعلام الوری است که ما عینا با تلخیص مختصری برای شما ترجمه می‌کنیم.

هیئت نجران که شامل گروهی بیش از ده نفر از بزرگان آنها بود به ریاست و سرپرستی سه نفر یعنی عاقب، سید و ابو حارثه به مدینه آمدند.

عاقب که نامش عبدالمسیح بود، سمت ریاست آنها را داشت که بدون نظر و رای او کاری نمی‌کردند. سید که نامش ایهم بود ملجا و تکیه گاه آنها در کارها بود و ابو حارثه کشیش بزرگ و اسقف اعظم ایشان بود که پادشاهان روم کلیساها به نام او ساخته بودند.

هنگامی که به سوی مدینه حرکت کردند ابو حارثه در کنار خود - در کجاوه - برادرش کرز یا بشر را سوار کرد و در راه که می‌آمدند قاطر آنها به زمین خورد و هم کجاوه او چون می‌دید این رنج‌سفر را برای دیدار پیغمبر اسلام متحمل شده‌اند، به صورت کنایه گفت: نابودی بر این مرد دور از خیر و سعادت باد - و منظورش پیغمبر(ص) بود - ابو حارثه که این حرف را شنید با ناراحتی بدو گفت:

نابودی بر خودت باد!

وی گفت: برای چه برادر؟!

ابو حارثه پاسخ داد: برای آنکه به خدا سوگند او همان پیغمبری است که ما چشم به‌راه آمدن او هستیم.

وی با تعجب گفت: پس چرا پیرویش نمی‌کنی؟

ابو حارثه گفت: این مقام و منصبی که این مردم به ما داده‌اند مانع از آن است که من پیرو او گردم و تازه اگر من هم پیرو او شوم اینان از من پیروی نمی‌کنند و سرانجام هم وقتی به مدینه آمد به دست پیغمبر اسلام مسلمان شد.

و به هر صورت آنها هنگام عصر بود که به شهر مدینه آمدند و با جامه‌های فاخر و زربفت که به تن کرده و انگشترهای طلا که در دست داشتند با تجملات و وضعی که تا به آن روز شهر مدینه به خود ندیده بود وارد شهر شدند، اما وقتی پیش پیغمبر اسلام رفتند و سلام کردند دیدند آن حضرت رو از ایشان گرداند و پاسخ سلامشان را نیز نداد و سخنی با آنها نگفت. (2)

هیئت مزبور که با عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف سابقه‌آشنایی داشتند به نزد آن دو رفته گفتند: پیغمبر شما برای ما نامه‌ای نوشته بود و چون ما به نزد او آمده‌ایم پاسخ سلام ما را نداده و با ما سخن نمی‌گوید، چاره چیست؟

آن دو نفر برای تحقیق مطلب و راه چاره به نزد علی بن ابیطالب(ع) آمده گفتند: ای ابو الحسن به نظر شما چه باید کرد؟ علی(ع) فرمود: به نظر من اگر اینها این جامه‌ها را از تن بیرون کرده و این انگشترهای طلا را از انگشتان خود بیرون آورند، پیغمبر آنها را می‌پذیرد و همین طور هم شد که چون جامه‌ها و انگشترهای طلا را بیرون کردند و به نزد آن حضرت رفتند پیغمبر اسلام پاسخ سلامشان را داد و آنها را پذیرفت، و آن گاه فرمود: سوگند بدانکه مرا به حق مبعوث فرموده اینان بار اول که پیش من آمدند شیطان همراهشان بود.

سپس برای تحقیق حال، سؤالاتی از آن حضرت کردند که از آن جمله سید پرسید: ای محمد درباره مسیح چه می‌گویی؟ فرمود: او بنده و رسول خدا بود. ولی سید سخن آن حضرت را نپذیرفته و بنای ردو ایراد را گذارد تا اینکه آیات سوره آل عمران - از نخستین آیه تا حدود 70 آیه - در این باره بر پیغمبر نازل شد که از آن جمله این آیه در پاسخ همین گفتارشان بود که خدا فرموده:

«ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب. . .» (3)

[همانا حکایت عیسی در نزد خدا حکایت آدم است که او را از خاک آفرید. . .]

و در ضمن همین آیات دستور «مباهله» با آنها را نیز به پیغمبر داد که فرمود:

«فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» (4)

[و هر کس با وجود این دانش که برای تو آمده باز هم درباره عیسی با تو مجادله کند به آنها بگو: بیاید تا ما پسران خود را بیاوریم و شما هم پسرانتان را و ما زنانمان را و شما نیز زنانتان را و ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را، آن گاه تضرع و لابه کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.]

و بدین ترتیب پیغمبر اسلام به امر خدای تعالی نصارای نجران را به مباحله دعوت کرد و آنها نیز پذیرفته و گفتند: فردا برای مباحله می‌آییم.

سپس ابو حارثه به همراهان خود گفت: فردا که شد بنگرید اگر محمد با فرزندان و خاندان خود به مباحله آمد از مباحله با او خودداری کنید و اگر با اصحاب و پیروانش آمد به مباحله‌اش بروید.

و چون روز دیگر شد رسول خدا(ص) در حالی که دست‌حسن و حسین را در دست داشت و فاطمه(س) نیز دنبالش بود و علی(ع) از پیش رویش می‌رفت برای مباحله حاضر شد.

عاقب و سید هم نزد ابو حارثه آمدند و چون رسول خدا(ص) را دیدند ابو حارثه پرسید: اینها که همراه محمد هستند کیان‌اند؟ بدو گفتند: آن يك برادر زاده و داماد اوست، و آن دو كودك پسران دخترش هستند و آن زن نیز دختر او و عزیزترین و نزدیکترین افراد نزد او می‌باشد.

رسول خدا(ص) همچنان آمد و در جای مباحله دو زانو روی زمین نشست. (5)

ابو حارثه که آن منظره را دید گفت:

به خدا سوگند محمد به همان گونه که پیمبران برای مباحله روی زمین می‌نشینند نشسته است و از این رو از مباحله با پیغمبر اسلام خودداری کرده و سرباز زد و گفت: من مردی را می‌بینم که با تمام جدیت آماده مباحله است و ترس آن را دارم که در ادعای خود راستگو باشد و يك سال بر ما نگذرد که در دنیا نصرانی مذهبی به جای نماز و همگی هلاک شوند و به دنبال آن به نزد رسول خدا(ص) آمده گفتند:

ای ابا القاسم ما با تو مباحله نمی‌کنیم و حاضر به مصالحه و پرداخت جزیه هستیم، و رسول خدا(ص) برای آنها قراردادی نوشت که هر ساله دو هزار جامه که قیمت هر جامه چهل درهم خالص باشد بپردازند.

مرحوم طبرسی دنباله گفتار بالا نقل کرده که ابو حارثه در آخرین روز توقف در مدینه به دست آن حضرت مسلمان شد.

و در تاریخ یعقوبی و ارشاد مفید و کتابهای دیگر متن قرارداد را با تفصیل بیشتری نقل کرده و از جمله نوشته‌اند که از جمله مواد و شروطی که در قرارداد مزبور ذکر شد این بود که نصارای نجران متعهد شدند هرگاه در ناحیه یمن میان مسلمانان و مردم آنجا جنگی درگیر شد تعداد سی عدد زره، و سی راس اسب، و سی راس شتر به عنوان عاریه مضمونه در اختیار سربازان اسلام بگذارند، و دیگر آنکه نصارای مزبور از آن پس دیگر ربا نخورند و گرنه پیغمبر اسلام تعهدی در برابر آنها نخواهد داشت.

این بود داستان مباحله که با مختصر اختلافی مورخین و علمای اهل سنت مانند ابن اثیر و زمخشری و فخر رازی و سیوطی و ابن بطریق و دیگران نقل کرده‌اند، و چنانکه خواندید معلوم شد که منظور از «ابناءنا» در این آیه: حسن و حسین و از «نساءنا» فاطمه(س) و از «انفسنا» علی بن ابیطالب(ع) بوده است چنانکه واحدی یکی از نویسندگان و دانشمندان ایشان در کتاب اسباب النزول عین همین مطلب را از شعبی روایت کرده است و زمخشری و دیگران نیز همانند او روایاتی نقل کرده‌اند و بدین ترتیب بزرگان اهل سنت یکی از بزرگترین فضیلت‌خاندان اهل بیت و بخصوص علی بن ابیطالب و همسر بزرگوارش فاطمه(س) را ذکر کرده و با این نقل معتبر، سند برتری علی(ع) را پس از رسول خدا(ص) بر تمام امت بلکه همه مردم عالم و رهبری آن بزرگوار را بر امت اسلام پس از رحلت پیغمبر امضا کرده‌اند، زیرا با این بیان علی(ع) به منزله نفس رسول خدا(ص) است و بجز مقام نبوت و لوازم آن که به صریح قرآن کریم و دلایلهای قطعی دیگر مخصوص به رسول خدا است مقامهای دیگر آن حضرت برای امیر المؤمنین(ع) ثابت می‌شود که چون بحث در این باره از طرز تدوین و تالیف کتاب تاریخی خارج است شما را به کتابهای کلامی و استدلالی که در این باره نوشته شده است ارجاع داده و از ادامه بحث در این باره خودداری می‌کنیم و تنها به ذکر يك روایت که زمخشری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم در مستدرک در ذیل داستان «مباحله» نقل کرده‌اند اکتفا نموده به دنباله حوادث سال نهم باز می‌گردیم:

اینان از عایشه روایت کرده‌اند که در روز مباحله رسول خدا(ص) چهار تن همراهان خود را در زیر عباى مویی و مشکی رنگ خود گرد آورد و این آیه را تلاوت نمود:

«انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا» (6)

پی‌نوشت‌ها:

1. نجران نام قسمتی از سرزمین سرسبز حجاز بود که در نزدیکیهای مرز یمن قرار داشته و شامل بیش از پنجاه دهکده بود و سالها پیش از ظهور اسلام به دین نصرانیت درآمده بودند.

2. در برخی از تواریخ آمده که هدایایی هم برای آن حضرت آورده بودند که پیغمبر در ابتدا قبول نکرد و بعدا از ایشان پذیرفت.

3. آیه 59.

4. آیه 61.

5. در بسیاری از تواریخ آمده که رسول خدا جایی را در خارج شهر مدینه برای مباحله تعیین کرده بود و گروه زیادی از مهاجر و انصار برای مشاهده جریان مباحله بدانجا آمده بودند.

6. سوره الاحزاب، آیه 33.